

در این شماره:

کشتار ۶۷ عملکرد کل دولت طبقاتی جمهوری اسلامی بود!

اقتصاد، شالوده و اساس جامعه است

ماهیت طبقاتی دولت رضا شاه

دو نمایش و چند ایده

آتش • شماره ۸۲ • شهریور ۱۳۹۷

email: atash1917@gmail.com

به پیش در راه انقلاب سوسیالیستی نوین!

انقلابی و با دورنمایی روشن به صحنه بیاورد، وجود ندارد. دوم، علی‌رغم این‌که مردم دیگر مانند سال ۸۸ به یک جناح متوهم نیستند و خواهان سرنگونی کلیت جمهوری اسلامی شده‌اند اما در مورد فردای پس از سرنگونی دورنمایی ندارند و نمی‌دانند که چه چیزی را می‌خواهند و باید جایگزین حاکمیت فعلی کنند. بخشی از این امر برمی‌گردد به چهار دهه اختناق و دیکتاتوری طبقاتی تحت حکومت جمهوری اسلامی که توده‌های مردم، هیچ‌گاه آزادی سیاسی و به تبع آن فرصت دنبال کردن برنامه‌های نیروها و احزاب سیاسی را نداشته‌اند.

در واقع جدی‌ترین معضل، فقدان بدیل انقلاب کمونیستی در میدان و در میانه مبارزات جاری مردم است. در این شورش‌های مردمی بارها با جوانان مبارزی روبه‌رو شده‌ایم که جان‌برکف به خیابان آمده و دلیرانه با نیروی‌های سرکوب‌گر نبرد می‌کنند ولی می‌گویند «مهم نیست بعد از جمهوری اسلامی چه نظامی خواهیم داشت. فعلاً باید این‌ها را انداخت». این طرز تفکر بسیار نادرستی است که نتیجه‌اش به هرز رفتن همه مبارزات و جانفشانی‌هایی است که مردم برای رهایی از سلطه این نظام ستمگر از خود نشان می‌دهند. همان‌طور که در تجربه انقلاب شکست‌خورده سال ۵۷ شاهد بودیم که چگونه ناروشنی و نداشتن دورنما در مورد نظام و دولتی که باید پس از سرنگونی رژیم سلطنتی مستقر شود، منجر به فاجعه روی کار آمدن رژیم اسلامی شد و چهل سال است که جامعه و مردم ما را به اسارت گرفته است. این خطری است که ما باید با دخالنگری از طریق مطرح کردن آلترناتیو جمهوری سوسیالیستی نوین که هم مختصاتش موجود است و هم نقشه راهش، با آن مقابله کنیم.

آن‌چه به‌طور اضطراری مورد نیاز است یک انقلاب واقعی است. یک انقلاب واقعی به معنای تغییراتی در داخل این سیستم نیست بلکه به معنای سرنگون کردن آن و استقرار یک سیستم بنیاداً متفاوت و بسیار بهتر است. این سیستم سرمایه‌داری وابسته را نمی‌توان اصلاح کرد. در این سیستم، هیچ راهی برای پایان دادن به بی‌رحمی مزدوران رژیم و کشتار مردم، جنگ‌های منطقه‌ای و نابودی محیط زیست، استثمار، ستم ملی و تحقیر میلیون‌ها نفر، از جمله زنان به‌عنوان نیمی از بشریت وجود ندارد. همه‌ی این فجایع ریشه در تضادهایی دارند که بخش لاینفکی از کارکرد این سیستم و روابط و ساختارهای آن هستند. فقط یک انقلاب واقعی می‌تواند تغییر اساسی ضروری را به نفع اکثریت مردم به‌وجود آورد.

برای سازمان دادن یک انقلاب واقعی و به پیروزی رساندن آن نیاز به رهبری، تئوری کمونیستی، استراتژی و برنامه سیاسی و عملی روشن داریم. ما حزب کمونیست ایران (م‌م) را

مرداد ماه ۹۷ مردم ستم‌دیده و عاصی از وضعیت سیاسی اقتصادی اسفناکی که جمهوری اسلامی بر آنان تحمیل کرده، به‌پا خاستند. این دور از مبارزات مردم، بار دیگر شکل سراسری به‌خود گرفت. مردم در کرج، تهران، شاهین‌شهر، شیراز، قهدریجان، اصفهان و... به‌پا خاستند و طی درگیری با نیروهای ضد شورش و لباس شخصی‌های مزدور ده‌ها نفر از جوانان دستگیر شدند. در کردستان، نیروهای ضد شورش به حال آماده‌باش درآمدند و سنج و چند شهر دیگر شکل حکومت نظامی به‌خود گرفت. حکومت در این میان تلاش کرد تا حکم اعدام رامین حسین پناهی را اجرا کند تا از این طریق مردم را مرعوب کند اما با مقاومت و مبارزه مردم روبه‌رو شد و اجرای حکم را به‌عقب انداخت.

در این دور جدید مبارزه که در واقع ادامه شورش دی ماه ۹۶ بود به‌روشنی می‌شد تغییر را در وضعیت و روحیات مردم مشاهده کرد. بسیاری از مردم به‌خصوص جوانان می‌گفتند آماده هرگونه مبارزه‌ای هستند و حاضرند که در راه سرنگونی جمهوری اسلامی جان بدهند. در چنین شرایطی مقاومت در مقابل سرکوب و زندان و شکنجه افزایش یافته و افسانه قدردستی رژیم به درجات زیادی ضربه خورده است. زن و مرد پیر و جوان از این مبارزه احساس شور و شغف می‌کنند و امید به تغییر و آینده بهتر در رگ‌ها به‌جوش آمده و اعتماد نسبت به قدرت جمعی رشد کرده است. جناح‌های مختلف حکومت مستاصل و ناامید، تقصیرات را به گردن یکدیگر می‌اندازند. خامنه‌ای در سخنرانی برای معذود طرفدارانش گفت که از ابتدا مخالف مذاکرات با آمریکا بوده و اشتباه کرده که از مذاکرات با آمریکا حمایت کرده است. ترامپ اما بر فشار بی‌سابقه بر جمهوری اسلامی به‌خاطر منافع آزمندانه امپریالیسم آمریکا در منطقه، پافشاری می‌کند. نتیجه تضادهای میان این دو نظام پوسیده و منسوخ (جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا) چه سازش و نوشیدن جام سوم زهر و «برجامی» از نوع دیگر باشد و یا درگیری‌های حاد و تشدید تضادهای بینشان، هیچ کدام منفعتی برای اکثریت مردم ندارد. رنج‌ها و بی‌عدالتی‌هایی که بر مردم سراسر جهان تحمیل شده، ناشی از سیستم سرمایه‌داری حاکم بر جهان است که در کشورهای تحت سلطه‌ای مانند کشور ما شکل کریه‌تر و حادث‌تری دارد.

شرایط کنونی، یعنی به میان آمدن هزاران نفر به صحنه عمل مبارزاتی، بسیار خوب است و بدون چنین شرایطی نمی‌توان یک جنبش سیاسی برای انقلاب به راه انداخت. اما این شورش‌های مردمی دارای نقاط ضعف و کمبودهای جدی هستند. یکم، نیروی سازمانده و رهبری‌کننده‌ای که مردم را در سطح بسیار وسیع‌تر و متحدتر حول یک خط سیاسی

قدس رضوی یا مؤسسات تبلیغاتی ارتجاعی مذهبی را دارند.

۲- **توقف رژیم فاشیستی نظامی/امنیتی و استبداد سیاسی**
مجموعه دین‌مداری و نظامی/امنیتی بودن از رژیم جمهوری اسلامی یک رژیم استبدادی فاشیستی می‌سازد. حکومت نظامی/امنیتی باید لغو شود.

۳- **توقف حجاب اجباری و ستم بر زن**
حکومت دینی زن را برده کرده و حجاب اجباری نشانه آن است. هیچ‌کس بدون الغای فرودستی زن نسبت به مرد، رها نخواهد شد. مبارزه برای برابری زن و مرد، مبارزه همه مردان و زنان است. حجاب اجباری، قوانین زن‌ستیز شریعت و به‌طور کلی همه اشکال ستم بر زن باید متوقف شوند.

۴- **توقف جنگ‌های ارتجاعی**
شرکت جمهوری اسلامی در درگیری‌های سیاسی و جنگ‌های نظامی سوریه، عراق، لبنان و یمن برای محکم کردن رژیم خودش، تقویت سلطه‌اش بر مردم ایران و فریب آن‌ها و معامله با امپریالیست‌ها است. دخالت و جنگ‌افروزی‌های جمهوری اسلامی در منطقه باید متوقف شوند.

۵- **توقف فقر، بی‌کاری و آوارگی**
کار و مسکن یعنی حق حیات. تهاجم جمهوری اسلامی به حق حیات را نباید تحمل کرد. تمام ثروت‌های انباشته شده در دست بنیادهای، مؤسسات اعتباری و بانک‌ها و شرکت‌های متعدد آخوندی و سپاهی و دولتی و خصوصی از آن مردم و نتیجه کار و زحمت آن‌ها است. روی دیگر سکه اختلاس‌ها و دزدی‌های جناح‌ها و شخصیت‌های مختلف حکومت، فقر و گرسنگی بخش‌های زیادی از مردم، محرومیت کودکان کار از تحصیل و ورشکستگی و فلاکت است. فقر، گرسنگی، بی‌کاری و آوارگی مردم تهیدست باید متوقف شود.

۶- **توقف ستمگری ملی علیه ملل غیر فارس**
سرکوب، تبعیض و ستم علیه ملل غیر فارس ساکن در ایران شامل ترک‌ها، کردها، ترکمن‌ها، عرب‌ها، بلوچ‌ها، افغانستانی‌ها و برتری سیستماتیک ملت و فرهنگ و زبان فارسی بر سایر ملل و فرهنگ‌ها باید متوقف شود.

۷- **توقف روند نابودی محیط زیست**
علت نابودی محیط زیست در نظام سرمایه‌داری، خود کارکرد این نظام است و قانون «گسترش بیاب یا بمیر» که ناشی از آناارشی تولید و رقابت سرمایه‌های رقیب است. سرمایه‌داری مستغلات دولتی و سپاهی و خصوصی دست در دست سرمایه‌داری امپریالیستی، بی‌وقفه جنگل‌ها، ساحل دریاها و زمین‌های کشاورزی را بلعیده و محیط زیست را به‌طرز غیر قابل ترمیم نابود می‌کند. در رأس این فعالیت‌های اقتصادی ویرانگر، خود خامنه‌ای و سپاه پاسداران و آخوندهای نماینده ولی فقیه قرار دارند. دست همه این‌ها باید از طبیعت ایران و محیط زیست کوتاه شود.

«آتش»

داریم. این حزب متکی است بر تکامل‌یافته‌ترین تئوری و درک از انقلاب کمونیستی که در سنتز نوین باب آواکیان متبلور شده و دارای برنامه و استراتژی روشن برای انقلاب است. این حزب با تحلیل علمی نشان می‌دهد چرا این سیستم اصلاح‌ناپذیر است و مصمم است که توده‌های مردم را در راه یک انقلاب واقعی و دستیابی به جهانی عاری از استثمار و ستم رهبری کند. توده‌های مردم ساکن حاشیه شهرها، دانشجویان و دانش‌گاہیان، هنرمندان، جوانان شهرها و مناطق روستایی و مردم کلیه نقاط کشور باید برنامه و مانیفست حزب کمونیست ایران (ملم) را مطالعه کنند و از برنامه حداقلی **هفت توقف*** که این حزب با تحلیل از رشته تضادهای گوناگونی که تحت حاکمیت جمهوری اسلامی مردم را به‌ستوه آورده جلو گذاشته، پشتیبانی کرده و به‌طور جدی حول آن فعالیت کنند. تمام آن‌هایی که از زندگی در جهنم نظام جمهوری اسلامی فریادشان بلند شده و حاضر به تحمل بیدادگری‌های این نظام نیستند و آرزوی یک زندگی انسانی و عادلانه را دارند، باید پا پیش گذاشته و این حزب را در جهت سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین، حمایت و تقویت کنند.

با هر «تکان» در جامعه با هر بحران و هر جنایت جدید شمار بیشتری از مردم آن اموری را که به‌طور متعارف قبول می‌کردند، زیر سوال کشیده و در مقابل آن مقاومت می‌کنند. ما کمونیست‌ها و پیشروان آگاه این جامعه مصمم هستیم که از این فرصت‌ها برای پیش راندن انقلاب و گسترش نیروهای آن استفاده کنیم. ما باید بر خیزیم و اجازه ندهیم سیاست منفرد کردن، «محاصره کردن»، دستگیری توده‌ای و سرکوب جنایتکارانه مردم موفق شود؛ مردمی که سخت‌ترین شرایط زندگی در سیستم حاکم را دارند و بیش از هرکس نیازمند انقلاب هستند. ما باید این سیاست را مختل کرده و از طریق به میدان آوردن امواج گسترده‌ی مردمی که با عزم راسخ به ضدیت با این سیستم بلند می‌شوند، دشمن را «محاصره» کنیم.

جنبش سراسری مردم باید انسجام و وحدت پیدا کند و هم‌زمان افق‌هایش روشن‌تر شود. همه‌گیر کردن **هفت توقف** می‌تواند چنین خدمتی کند و به شعار «مرگ بر جمهوری اسلامی» محتوایی سیاسی و اجتماعی متمایز بدهد.

***هفت توقف بر بستر مبارزه علیه دشمنان داخلی و خارجی مردم:**

۱- **توقف قوانین شریعت و نابودی دولت دینی**
ادغام دین و دولت، جنایت است و دین‌مداری از زشت‌ترین خصلت‌های جمهوری اسلامی است. سرکوب و تحقیر زنان و ال.جی.بی.تی‌ها، ادیان و گرایش‌های مختلف اعتقادی و مسلکی مانند اهل سنت، بهائیان، دراویش، یارسانان و غیره و ضدیت با علم که از قوانین شریعت و ماهیت مذهبی دولت سرمایه‌داری دین‌مدار در ایران برمی‌خیزد باید متوقف شود. توده‌های مردم نیاز به جسارت طرح شعار واژگون کردن حکومت و قانون شریعت و نهادهای اقتصادی-دینی مثل آستان

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی به پخش «آتش» به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com

weblog: n-ataash.blospot.com

کشتار ۶۷ عملکرد کل دولت طبقاتی جمهوری اسلامی بود!

روزهای محاکمات یک دقیقه‌ای و دازدن‌ها، مذاکرات و توافقات پشت پرده دولت‌های امپریالیستی غرب با جمهوری اسلامی جریان داشت. کشورهای امپریالیستی خیلی خوب از وقوع این فاجعه مطلع بودند. اما منافعشان ایجاب می‌کرد که از تثبیت رژیم جمهوری اسلامی حمایت کنند. آنان پس از وادار کردن خمینی به قبول شکست در جنگ ایران و عراق و سر کشیدن جام زهر، به حکام اسلامی ایران چراغ سبز دادند که برای ممانعت از خیزش‌های انقلابی و امن کردن محیط ایران برای استعمار و چپاول سرمایه‌داری جهانی، می‌توانند دست به هر جنایتی بزنند. به‌همین دلیل سازمان ملل که کلوپ بین‌المللی آنان است در مورد این جنایت خونین سیاسی خفقان گرفت.

کشتار ۶۷ در دورانی صورت گرفت که جمهوری اسلامی تلاش داشت به خود انسجام ببخشد و حاکمیت خود را بر جامعه مستقر کند. همان دورانی که میرحسین موسوی نخست وزیر وقت، دوران طلایی امام می‌نامد. این کشتار به دستور شخص خمینی و با توافق و حمایت نظری و عملی همه سران رژیم انجام شد. طی سی سالی که از این جنایت می‌گذرد مقامات دسته اول نظام تلاش کردند نقش خود را در این جنایت علیه بشریت انکار کنند. تعداد زیادی از بازجویان و شکنجه‌گران و مقامات امنیتی دهه ۶۰، دستان خون‌آلود خود را شستند و لباس روزنامه‌نگاری و اصلاح‌طلبی به تن کردند تا گذشته خویش را از دید نسل جوان پنهان کنند. در آن موقع، اصلاح‌طلب و اصول‌گرایی موجود نبود و همه یکی بودند. جمهوری اسلامی همواره تلاش کرده و می‌کند تا این جنایت را با از بین بردن آثار آن پاک کند از نقشه ریختن برای با خاک یکسان کردن خاوران گرفته تا اقدام اخیرشان در تخریب گورهای جمعی اعدام‌شده‌گان دهه ۶۰ در اهواز به‌بهانه ساختن بلوار و ایجاد فضای سبز. این جنایت اما پاک‌شدنی نیست. خانواده‌های جانباختگان در سال‌های بعد از این جنایت با حضور بر مزارهای بی‌نام و نشان و دسته‌جمعی عزیزانشان و جان‌به‌دردرندگان از زندان‌ها و نیروهای انقلابی در تبعید با قلم زدن و تجزیه و تحلیل این کشتار و برگزاری مراسم و یادمان‌ها تلاش کردند تا مشعل آگاهی نسبت به این جنایت را روشن نگاه دارند. خاوران و خاوران‌ها نماد برجسته مقاومت و تسلیم نشدن در برابر ستمکاران و افشاگری از جنایت‌های

شش ساله بودم که معصومه دختر ۱۵ ساله همسایه‌مان را که همیشه مرا به پارک می‌برد و برایم خوراکی می‌خرید، بردند و دیگر هیچ‌وقت او را ندیدم. خانه‌شان سیاه‌پوش شد. چند ماه بعد مادرم سراسیمه دستم را گرفت و به خانه پدربزرگم برد. ناله‌های آرام پدربزرگ و سر کوبیدن عمه‌ام به ستون‌های چوبی خانه تنها تصویری است که از آن روز به یاد دارم. عموی جوانم کشته شده بود. نه مزاری داشت و نه مراسمی. سال‌ها گذشت تا این تصاویر که در ذهنم مانده بود معنا پیدا کند.

اکنون سی سال از کشتار زندانیان سیاسی در تابستان داغ ۶۷ می‌گذرد. کشتار ۶۷ نقطه عطف جنایت‌های جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ و در مقابل نسلی انقلابی بود که سر دادند اما سر ندادند. دستگیری‌های گسترده فعالین سیاسی مخالف رژیم، کمونیست‌ها، دانشجویان مبارز، هنرمندان، شعرا و نویسندگان انقلابی، کارگران و ملیت‌های تحت ستم، شکنجه‌های قرون وسطایی و اعترافات تلویزیونی، بیدادگاه‌های اسلامی، ترور فعالین، پروژه‌های تواب‌سازی و اعدام‌های گسترده از آغاز به‌قدرت رسیدن رژیم جمهوری اسلامی کلید خورد. اعلام اسامی اعدام‌شده‌گان در رادیو و روزنامه‌ها و پخش تلویزیونی دادگاه‌های فعالین سیاسی دو کارزار مهم رژیم در دهه ۶۰ برای تشدید ارباب و سرکوب کل جامعه بود. پخش دادگاه علنی اعضا اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران) در دی ماه سال ۶۱ و یک سال پس از قیام سربداران در شهر امل، وسیع‌ترین یورش تبلیغاتی رژیم علیه کمونیسم و هر نوع نارضایتی و مقاومت انقلابی مردم بود. اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران) تنها سازمان سیاسی بود که دادگاه اعضایش با سانسور از تلویزیون پخش شد. آن دادگاه‌ها برای رژیم و پایه‌های اهرم مهمی شد برای به‌رخ کشیدن ایدئولوژی فاشیستی دینی و سببیت رژیم در مقابل مبارزه قهرآمیز برای سرنگونی رژیم تازه به قدرت رسیده. هدف رژیم از پخش این دادگاه این است که نشان دهد، چه بودند، چگونه تثبیت شدند و چه کارهایی می‌توانند انجام دهند و همین‌طور نشان‌دهنده آن است که این جامعه به چه شکل براساس جهل و شقاوت پایه‌گذاری شد. کشورهای اروپایی و آمریکا نه‌تنها به این کشتار اعتراض نکردند بلکه محرمانه بر آن مهر تأیید زدند. این فاجعه بی‌مانند حتی در رسانه‌های به‌اصطلاح آزاد اینان منعکس نشد. در



گور جمعی زندانیان سیاسی اعدام‌شده دهه ۶۰ در اهواز

رژیم اسلامی شد. اما تا اواسط دهه ۸۰، عموم جامعه از قتل عام ۶۷ اطلاع زیادی نداشت. با حاد شدن اختلافات درون حکومت در دهه ۸۰ که با اعتراضات ۸۸ بروز بیرونی پیدا کرد و سرکوب‌های خیابانی مردم و جنایت‌هایی که در زندان‌ها و کهریزک‌ها اتفاق افتاد عده‌ای از اصلاح‌طلبان جداشده از حکومت، همان‌ها که خودشان یا در کشتار دهه ۶۰ دست داشتند و یا در مقابل آن سکوت کرده بودند تلاش کردند که با شعار "فراموش نکنید ولی ببخشید" دست و ردای خود را از خون‌های ریخته‌شده پاک کنند. آن‌ها تئوری "مبارزه بدون خشونت" را جلو گذاشتند آن هم در زمانی که جواب مبارزه مردم، باتوم و گلوله و زندان و اعدام بود. موضوع زندانیان سیاسی مستقیماً به مساله قدرت سیاسی حاکم و تلاش برای حفظ آن مربوط می‌شود در نتیجه، مسئولیت چنین جنایت‌هایی بر عهده همه کسانی است که بخشی مهمی از استقرار و استمرار این حکومت بوده‌اند. شکل‌گیری چنین دولتی نتیجه کارکرد سلطه سرمایه‌داری جهانی بوده و هست. در واقع، تجربه جمهوری اسلامی نشان داد که از ترکیب اسلام و سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم، چه معجون وحشتناکی تولید می‌شود. کسانی که امروز صرفاً از دریچه محدود حقوق بشری به این مساله نگاه

می‌کنند باید بدانند که کشتار ۶۷ عملکرد کل دولت طبقاتی جمهوری اسلامی بود و این مساله‌ای سیاسی است و نه حقوقی! نباید بگذاریم که محتوی تاریخی-سیاسی آن جنایت در خط سازشکارانه بخشش و مدارای اصلاح‌طلبان فراموش شود. ما فراموش نمی‌کنیم که آگاهانه و بدون توهم با یک نظام طبقاتی روبه‌رو هستیم و نمی‌بخشیم تا زمانی که آن نظام را دفن کنیم. ما فراموش نمی‌کنیم که تا کجا لازم است برای دست‌یافتن به یک جامعه انقلابی فداکاری کنیم. فراموش نمی‌کنیم که دشمن برای سرکوب راه انقلابی ما تا چه حد حاضر است از خود وحشی‌گری نشان دهد. باید موضوع زندان، خاطرات و مبارزات زندانیان به بخشی از آگاهی جامعه تبدیل شود. جانباختگان دهه ۶۰ از پیشروان و آگاه‌ترین عناصر جامعه در آن زمان بودند. آن‌ها کسانی بودند که در راه سرنگونی یکی از هولناک‌ترین رژیم‌های دوران اخیر و ایجاد جامعه نوین گام برداشتند. اهداف و راه آن‌ها چراغ راه امروز ما برای حفظ سنگر انقلاب و ایجاد جامعه‌ای نوین است. زندگی و شرایط امروز مردم ایران و خاورمیانه نتیجه قتل عام یک نسل انقلابی است و مقاومت آنان فراخوان مبارزه‌ای تا به آخر برای برچیدن بساط ستم و استثمار برای جامعه امروز است. ■

بارین میراویسی

استفاده از داستان‌پردازی و ساختارهای نوین نمایش، مخاطبان خود را بار دیگر در مواجهه با آن رویداد قرار می‌دهد. پیر حسینلو در توضیح این ویژگی می‌گوید: «پایان نامه من درباره ساختار زمانی نو بود. به طوری که به ساختارهای زمانی متأخر در روایت علاقه دارم». نام نمایش هم تلفیقی از دو عبارت است. «آفتابکاران» که به جنبش سیاهکل می‌پردازد و «سایر کشاورزان سرزمین شرق میانه» که پیر حسینلو آن‌ها را تمام انسان‌های آزادی‌خواهی می‌داند که تلاش دارند تا چیزی شبیه آفتاب را بکارند. شاید منظور انتشار بذر آگاهی باشد. به هر صورت این نمایش از ابتدا تا انتها سرشار از استعاره و نمادهای مختلفی است که برداشت‌های گوناگونی از هریک می‌توان داشت.

نمایش با صحنه‌ای بسیار ساده آغاز می‌شود. سازه‌ای در میان صحنه است که قسمت پایینی آن مانند یک قفس یا زندان و در قسمت بالایی، سطحی که شبیه به تخت خواب است، قرار دارد. ابتدا و انتهای نمایش، با صدای کارگردان آغاز می‌شود. نام کارگردان پویا است و آن زمانی که فریدون (بازیگر اصلی داستان) در پایان نمایش او (کارگردان) را صدا می‌زند، همانند انسان رنج‌دیده‌ای است که صدای خود را صدا می‌زند و انگار از او مدد می‌طلبد «همه چی تموم شد؟» و خدا یا خالق داستان همچون دیگر خدایان، فریدون را به سرنوشت از پیش تعیین شده ناگواری می‌سپارد «تقریباً، فقط مونده صحنه پایانی! فریدون روی تختش می‌رود و برای همیشه می‌خوابد و سیاهی» اما بازیگر دیگری از کارگردان می‌پرسد، «می‌شه نمایش ما اون‌طوری که تو می‌خوای نباشه؟» انگار که مقابل جبر متافیزیکی می‌ایستد و می‌خواهد سرنوشتش را خودش رقم بزند.

نمایش علاوه بر نشان دادن هم‌زمان دو داستان، بخش‌هایی از نمایش هملت را نشان می‌دهد که برخاسته از ذهن شخصیت اصلی داستان است. «فریدون» مردی میانسال است که سال‌ها خارج از کشور خود زندگی کرده و اکنون در آستانه مرگ قرار دارد. در صحنه‌های آغازین داستان که مخاطب قرار است با فریدون و داستانش آشنا بشود؛ ردپای دغدغه‌های کارگردان نمایان است. آن‌جا که کشیش دهکده فریدون را «جان نش» خطاب کرده و بعد از اطلاع از ایرانی بودن وی، به او می‌گوید «خارجی». دیالوگ فریدون دغدغه نویسنده را درباره شونیسیم نشان می‌دهد. «من بیش از سن تو است که این جام بنابراین این‌جا برای من خارج نیست. همون‌طوری که اونجا داخل نیست. خیلی مسخره است که به اون‌وریا بگی اون‌وریا اونوقت اون‌وریا به تو بگن هوی اون‌وریا عوضی!». یا مثلاً در برخورد فریدون با کشیش، دغدغه نویسنده درباره دین به شکل خاصی خود را نشان می‌دهد. در جایی فریدون می‌گوید دل خوشی از شماها (مبلغان مذهبی) ندارم. در جای دیگر اضطراب کشیش را وقتی فریدون می‌گوید من مسیحی نیستم به شکلی طنزآلود نشان می‌دهد و در جایی دیگر فریدون در معرفی دین خود تنها خود را

ادامه در صفحه ۶



دو نمایش و چند ایده

مرداد ماه، پردیس تئاتر شهرزاد، نمایشی را به اجرا گذاشت که متن این نمایش در سی و چهارمین جشنواره تئاتر فجر برگزیده شده بود. باوجود اینکه تصور می‌شد این نمایش در تالارهای دولتی به اجرا گذاشته شود، بنابر گفته کارگردان و نویسنده‌اش پویا پیرحسینلو، «بیش از سه سال پیگیری کردم ولی متأسفانه مرکز هنرهای نمایشی به قول‌هایش عمل نکرد.»

نمایش «آفتابکاران و سایر کشاورزان سرزمین شرق میانه»، نمایشی است که دو قصه را روایت می‌کند. به نظر می‌آید که کارگردان یا همان نویسنده این اثر دغدغه بیان داستانی آشنا را دارد و با

رضا شاه و تشکیل دولت متمرکز نیمه مستعمراتی در ایران

بخش چهار: ماهیت طبقاتی دولت رضا شاه

فئودال بودند افزایش پیدا کرد.^۵ مالکان زمین برای حفظ قدرت سیاسی و موقعیت اجتماعی شان، یا خود یا فرزندان شان به کارمندی دولت روی آوردند. کارمندی اگرچه درآمد بالایی نداشت اما تنها راه نزدیک شدن به قدرت مرکزی و پیشروی به سوی مقامات سیاسی و طبقه حاکم و ممتاز محسوب می شد.^۶ مصوبات مجلس های پنجم و ششم در مورد مسأله ارضی هیچ خللی به مناسبات ارضی و فئودالی موجود وارد نکرد و در نهایت به تقویت موقعیت اربابان و مالکان زمین از طریق قانون منتهی شد.^۷

وجه دیگری از ماهیت طبقاتی دولت رضا شاه ایجاد یک قشر سرمایه داران وابسته به دولت و با مرکزیت دولت بود. این قشر عموماً از نظامیان و کارمندان رده بالا (بوروکرات ها) و فسادار به شاه تشکیل شد که اکثر آنها هم زمیندار و ملاک بودند و هم در دلالتی و سرمایه ربابی نقش داشتند. در واقع، دولت رضا شاه نوعی وحدت سرمایه تجاری و ربابی با نظام فئودالی اقتصاد بود. رشد روابط کالایی همزمان با حفظ اساس و بقایای فئودالیسم. تمرکز درآمدها و شریان های اصلی اقتصاد در دست دولت، هم امکان پیش بردن پروژه استقرار و تشکیل دولت متمرکز را به رضا شاه داد، هم قشر جدیدی از بورژوازی کمپرادور را به وجود آورد و هم به گسترش وسیع فساد اقتصادی در ساختار دولت منجر شد. درآمد دولت از ۲۴۶ میلیون ریال در سال ۱۳۰۵ به ۳۶۱۰ میلیون ریال در سال ۱۳۲۰ افزایش یافت.^۸ راه های تأمین هزینه های مورد نیاز دولت عبارت بودند از: درآمد حاصل از فروش امتیاز نفت به انگلستان، انحصار منابع درآمدزا مثل گمرکات، سیاست های جدید مالیاتی و افزایش مالیات، فروش خالصه جات (زمین های دولتی) به اقطاع جدید زمینداران بزرگ که سهم فرماندهان ارتش و رؤسای شهریانی (نظمیه) در آن بسیار زیاد بود. بودجه ارتش از ۱۱۲ میلیون ریال در ۱۳۰۷ به ۵۹۳ میلیون ریال در ۱۳۲۰ افزایش یافت.^۹ در ایالات و استان ها فرماندهان ارتش به عنوان نماینده شخص رضا شاه، قدرتی برتر از استانداران و فرمانداران دولتی داشتند و استانداران به شرط تبعیت از فرماندهان نظامی به این مقام منصوب می شدند.

طرفداران دیروز و امروز رضا شاه، سیاست میلیتاریستی او را با شعار «حفظ مرزها» توجیه می کنند اما کارکرد اصلی ارتش رضا شاهی، تثبیت رژیم او از طریق سرکوب جنبش های اجتماعی و انقلابی مانند جنبش جنگل و جمهوری سوسیالیستی ایران، قیام لاهوتی و غیره، سرکوب و قتل عام ایلات و عشایر، حذف رقبای سیاسی رضا شاه مانند شیخ خزعل و اسماعیل آقا سیمکو بود. ارتش او مانند هر ارتش ارتجاعی دیگری، ستون فقرات دولت فئودال ها و سرمایه داران وابسته به امپریالیسم بود. در پوشالی بودن ماهیت این ارتش همین بس که تازمانی که به کشتار مردم و انقلابیون و سرکوب رقبای سیاسی شاه می پرداخت، مقتدر و کارآمد بود اما در نخستین و تنها رویارویی اش با قوای متفکین در شهریور ۱۳۲۰، در کمتر از چند روز از هم پاشید و توان حداقل مقاومت را هم نداشت. استفانی کرونین از پژوهشگران صاحب نظر در تاریخ سال های رضا شاه در مورد ماهیت ارتش او می گوید: «تلاش بسیار طی دو دهه برای ایجاد یک ارتش نوین... عملاً به پیدایش سپاهی انجامید که از لحاظ نظامی ناکار آمد، از نظر ساختاری ضعیف، عمیقاً سیاست زده و هزینه های آن بسیار فراتر از تحمل اقتصاد کشور بود».^{۱۰} قوانین جدید ثبت اسناد و تبدیل شدن زمین به کالای قابل مبادله و حضور نظامیان در ایالات و شهرستان ها به عنوان استاندار و والی باعث شد که نظامیان به صاحب زمین شدن علاقه مند شوند. مثلاً فردی به نام حسن امیرعلانی که در ۱۳۰۸ به عنوان سرهنگ دوم خدمت می کرد، بعدها مورد غضب شاه واقع شد و پس از تبعید رضا شاه در ۱۷ مهر ۱۳۲۰ در روزنامه تجدد نوشت: «کلیه اموال شخصی ام که بهای آن بیش از پانصد هزار تومان بود را شاه ضبط کرد».^{۱۱} باید توجه داشت که در آن مقطع و نسبت به ارزش و بهای مایحتاج اصلی زندگی مردم مثل آرد و گوشت و لبنیات، این رقم بسیار بسیار بالایی است. در حالی که گرسنگی، فقر و بیماری های عمومی وضعیت غالب اکثریت مطلق مردم بود، ۴۰ درصد بودجه کل اقتصاد در دوران رضا شاه به ارتش

دولت در جامعه طبقاتی، نهادی بی طرف نیست. هر دولتی ابزار اعمال اراده و هژمونی یک طبقه بر دیگر طبقات است. اینکه مردم در چه بستر اجتماعی به تولید می پردازند و روابط تولیدی^۱ حاکم بر آن جامعه چیست، تأمین کننده خواست، منافع و اراده طبقه حاکم است. تازمانی که جامعه بشری به طبقات تقسیم شده و گذار به جهان بدون طبقه یعنی کمونیسم صورت نگرفته است، همواره دیکتاتوری دولتی یک طبقه در جامعه حاکم است.^۲ دیکتاتوری به این معنی که دولت با اتکا به نیروی های مسلح، ایدئولوژی و فرهنگ مسلط و نهادهای اجرایی، قضایی و تبلیغاتی اش در راه حفظ منافع طبقه حاکم، بازتولید و تداوم شیوه تولید جاری در جامعه، توجیه وضع موجود و سرکوب اعتراضات و شورش های مخالفین عمل می کند. با این مقدمه باید گفت دولت رضا شاه اساساً حامی منافع طبقه زمینداران و مالکان بزرگ، سرمایه داری نوپای وابسته به امپریالیسم (سرمایه داری کمپرادور، سرمایه داری بوروکراتیک) و روابط تولیدی و اقتصادی وابسته به نظام جهانی امپریالیستی بود.^۳

اما از آن جا که رضا شاه از دل جناح های کلاسیک طبقه حاکم یعنی اشرافیت قاجار، سران و رؤسای ایلات قدرتمند و فئودال های بزرگ بر نیامده بود، اتکایش به چهره ها و نیروهایی بود که همراه با او می خواستند به قشر جدیدی از طبقات حاکم در ایران تبدیل شوند. فرماندهان ارتش و پلیس سیاسی و بخش های بالای طبقه در حال گسترش خرده بورژوازی جدید شهری (طبقه متوسط) از این دست بودند. نسبت این قشر جدید از مالکان بزرگ و سرمایه داران کمپرادور با اقطاع کلاسیک آن، نسبت وحدت و تحدید بود. یعنی رضا شاه و دولتش اساساً روابط و نظام فئودالی حاکم، موقعیت زمین داران بزرگ کلاسیک و بورژوازی وابسته به امپریالیسم و در حال گسترش را پذیرفتند اما در عین حال به دنبال تثبیت موقعیت و جایگاه خودشان به عنوان قشر تازه به قدرت و نان و نوا رسیده هم بودند و از این نظر در مواردی موقعیت و نفوذ اقطاع سنتی را محدود کردند.

شیوه تولید غالب در سال های پیش از روی کار آمدن رضا خان و تأسیس سلسله پهلوی، نظام تولیدی فئودالی بود که در آن اقلیت اشراف زمیندار، روحانیون و مالکان بزرگ، اکثریت دهقانان بی زمین یا کم زمین را مورد استثمار قرار می دادند. در حالی که تمام فرایند تولید محصول توسط دهقانان صورت می گرفت، ارباب به علت مالکیت بر زمین، آب، بذر، ابزار آلات و غیره در پایان صاحب سه پنجم یا چهار پنجم محصول می شد و دهقان فقط یک پنجم از کل محصول را دریافت می کرد. علاوه بر این دهقان باید بیگاری و انواع مالیات به ارباب می پرداخت و همواره در معرض ستم و تحقیر و خشونت ارباب یا مشاورانش هم بود.^۴ همچنین از سال های پایانی قرن ۱۹ میلادی با افزایش ورود سرمایه امپریالیستی (به ویژه انگلستان و روسیه تزاری) شاهد گسترش برخی از شکل های تولید سرمایه دارانه به ویژه در بخش کشاورزی و تجاری بودیم. بنابراین تضاد اساسی جامعه ایران، تضاد میان اکثریت دهقانان و کشاورزان با اقلیت اشراف و مالکان بزرگ و شرکت ها و سرمایه داران امپریالیست حامی آن ها بود. هرگونه تحول اقتصادی و اجتماعی عمیق و رو به جلو و به نفع مردم، نیازمند در هم شکستن تسلط بزرگ مالکان بر عرصه تولید کشاورزی و حل مسأله ارضی به نفع دهقانان بود. کاری که رضا شاه و دولتش هیچ گاه نکردند.

مبلغین و مدافعین رضا شاه مدعی اند که او به خاطر سرکوب برخی از مالکان و سران ایلات و عشایر، فئودالیسم را محدود کرد؛ اما این قبیل نتیجه گیری های بی پایه و دلخواهی به درد تاریخ بافی در مستندهای شبکه من و تو می خورد و نه دید علمی به تاریخ. رضا شاه فقط با آن دسته از فئودال ها، اشراف سابق و سران ایلات و عشایر در افتاد که از به رسمیت شناختن سلسله و دولت او و تبعیت از او سر باز می زدند و در تمام سال های وزارت و سلطنتش هیچ اقدام موثر و قابل توجهی علیه روابط تولیدی فئودالی انجام نداد و اساساً ترکیب و ساختار روابط میان ارباب و رعیت را دست نخورده باقی گذاشت. خودش به بزرگترین زمیندار و فئودال ایران تبدیل شد و مالکیت بیش از دو هزار روستا را غصب کرد. بسیاری از نظامیان طرفدار و نزدیک به شاه تبدیل به مالکان بزرگ شدند. تعداد نمایندگان مجلس که خودشان زمیندار و

ایرانی نشان می‌دهد «بچه جان من یه ایرانیم و اون‌جا اکثر آدم‌ها مسیحی نیستن و نیازی هم نیست که خارج بشن» که کنایه‌ای از رسمی بودن دینی واحد در کشور است و ایرانی بودن هر فرد می‌تواند در لوای حاکمیت، اسلامی بودن را هم نمایندگی کند مگر این‌که خلاف آن ثابت شود. در صحنه‌های دیگر نقشه‌ریزی کشیش و پرستار فریدون برای تصاحب اموالش که ابتدا از جانب پرستار با آمار و ارقام هزینه سود دولت بریتانیا و از جانب کشیش به شکل خیرات برای کلیسا ابراز می‌شود، دغدغه نویسنده درباره مناسبات نظام سرمایه‌داری را نشان می‌دهد. پرستار: «آقای ۱۲۵۴، روزانه ۵۴ پوند برای دولت خرج برمی‌دارن، ... و اگر ایشون خدایی نکرده دو سال بیشتر عمر کنن یعنی ده سال، میشه ۹۰ هزار پوند ضرر برای دولت، بیمه و مردم. همه این‌ها در شرایطی است که بدون این‌که ما از شون درخواست داشته باشیم خودشون از ۹۷ روز پیش تصمیم گرفتن که صد روز بعد بمیرن و این یعنی ۹۰ هزار پوند افزایش خالص درآمد برای تمامی مردم بریتانیا»

نمایش، داستان مردی است که بین یک دو راهی قرار می‌گیرد. او بین انتخاب آرمان‌ها و زندگی عادی خودش مانده است و مجبور است تنها یک راه را برگزیند. این مرد نماینده تمام افرادی است که در مقابل این دو راهی قرار می‌گیرند و این دو راهی مقابل پای اکثر انسان‌ها قرار می‌گیرد و افراد در نوع انتخاب است که تمایز می‌شوند. حتی مبارزین جنبش سپاهک که بعدها اعدام شدند، جزو این افراد بودند. نویسنده داستان با پرداختن به داستان فریدون به نوعی جنبش سپاهک را با اعدام اعضای آن تشکیلات تمام نکرده و با تعریف زندگی فریدون برای انسان عصر امروز در ایران، شاید بازماندگان سپاهک و تمامی مبارزین، دغدغه می‌سازد. این نمایش سه زن را هم در داستان‌های مختلف، نمایش می‌دهد که دو تن به شکلی با فریدون در ارتباط هستند. ژوزفین (پرستار فریدون)، گندم (همسر فریدون) و نارگل (از وابستگان علی در مبارزه سپاهک). این سه زن هر یک دیدگاه خاصی در برخورد با دوراهی دارند و شخصیت متفاوتی را نشان می‌دهند و در همه موارد درجه دوم بودن آن‌ها نشان داده می‌شود. ژوزفین که پرستار فریدون است، با وجود آن‌که فردی مهربان و دلسوز برای فریدون است اما برای منافع خودش، سعی می‌کند تسلیم شدن او در برابر مرگ را تسریع کند. او که گذشته مشخصی برای مخاطب ندارد. از آینده بیم دارد. گندم که بازیگر تئاتر است، در مقابل دوراهی، تنها منافع در دسترس را می‌بیند و بسیار فردی به جهان نگاه می‌کند و کسب شهرت تنها دغدغه اوست. نارگل نماد تمام زنانی است که در سایه قهرمانان دنیا وجود داشته‌اند.

داستان دوم اما اشاره مستقیم به جنبش سپاهک است و دو شخصیت اصلی در این داستان یکی در نقش علی‌اکبر فراهانی از افراد اصلی در سپاهک و از فرماندهان تشکیلات مربوطه است و دیگری زنی است به نام نارگل که رابطه‌ای عاطفی با علی دارد. در بخشی از صحنه‌های مربوط به داستان فریدادی از نارگل را می‌شنویم که مخاطب را نه تنها به واقعه سپاهک بلکه به یاد خاوران می‌اندازد. «دست‌ها تون بسته است، می‌پرتون، صبح زود اعدامتون می‌کنن و انگار نه انگار، تو مُردی علی، کاش جنازه ات رو به ما پس می‌دادن، اون وقت بزرگ روی سنگ قبرت می‌نوشتیم علی‌اکبر فراهانی».

این نمایش در قسمت پایانی خود را تفسیر می‌کند. در صحنه‌ای یکی از بازیگران خطاب به فریدون می‌گوید: «هیچ شخصیت زنده‌ای توی نمایشنامه‌های تو نیست. توی نمایشنامه‌های تو تحرک کمه. هیچ چیز به جز حرف زدن وجود نداره.» انگار که نویسنده دارد از جانب مخاطب خودش را نقد می‌کند. پیرحسینلو (کارگردان) از یک طرف برای گفتن دغدغه‌هایش، نمایشنامه‌های مانیفست محور را انتخاب می‌کند و از طرف دیگر با کاربرد سرودها و ترانه‌های آشنا برای مخاطبین از بی‌حرکتی در نمایشنامه می‌کاهد. در این نمایش کاربرد سیستم تصویری که همانند تلویزیون دورتادور صحنه را در بر گرفته بود. پخش ترانه‌ای از فرهاد مهراد در صحنه‌ای عاشقانه میان فریدون و گندم و اجرای حرکات رقص گونه گندم از جلوه‌های بصری نمایش بود و در پایان نمایش هم که صحنه تیرباران رزمندگان جنبش سپاهک با تلفیق دو نمایش به اجرا درآمد و اجرای سرود سرآمد زمستون در پایان نمایش قابل توجه بود. ■

نسیم ستوده

اختصاص داشت. آن هم ارتش و پلیسی که مهم‌ترین وظیفه‌اش حفظ و تثبیت رژیم استبدادی و دولت طبقات مرتجع و سرکوب و شکنجه و کشتار مردم و انقلابیون بود. بسیار شبیه وضعیت فعلی جمهوری اسلامی که با وجود فقر و بی‌کاری و فلاکت عمومی، بخش مهمی از بودجه کشور را صرف پروژه‌های ارتجاعی امنیتی، نظامی، تسلیحاتی و هسته‌ای‌اش می‌کند.

اما بار اصلی پرور کردن این ارتش ضد مردمی و ثروتمند شدن رضا شاه و شاهزادگان «ژن خوب» و امرای ارتش و زمینداران بزرگ، بر دوش مردم فقیر جامعه و در رأس آن‌ها دهقانان و کارگران بود. افزایش مالیات یکی از اصلی‌ترین منابع تأمین درآمد دولت رضا شاه بود. در حالی که درآمد دولت از محل مالیات‌ها در سال ۱۹۲۲، چهل و چهار میلیون قران بود، این رقم در سال ۱۹۲۸ به ۶۸ میلیون رسید و مالیات‌های غیر مستقیم از ۷ میلیون به ۹۰ میلیون افزایش پیدا کرد.^{۱۱} دهقانان کم‌زمین و بی‌زمین در بدترین شرایط اقتصادی و رفاهی و بهداشتی زندگی می‌کردند. در استان‌های گیلان و ارومیه ۸۰ درصد دهقانان کمتر از ۲ جریب (کمتر از یک هکتار) زمین داشتند و ۷۵ درصدشان قادر به تأمین مایحتاج زندگی نبودند.^{۱۳} در برخی از مناطق جنوب و جنوب شرقی ایران، کشاورزان و خانواده‌هایشان چند ماه از سال را با خوردن آرد هسته خرما، ملخ خشک‌شده و علف طی می‌کردند.^{۱۴}

وضعیت کار و معیشت کارگران هم بهتر از دهقانان نبود. دست‌مزدهای پایین، ساعات کاری بالا، مالیات‌های سنگین بر کالاهای مصرفی به‌خصوص قند و چای، انتقال اجباری به مناطق مالاریاخیز مازندران و شرایط نامساعد کاری که به‌گفته یکی از شاهدان اروپایی عملاً به بردگی شباهت داشت.^{۱۵} همچنین در گزارش سال ۱۹۳۵ وزارت خارجه انگلستان آمده رضا شاه که املاک زیادی در مازندران داشت، برای افزایش قیمت بهای زمین‌های مازندران به تأسیس کارخانه و هتل و تفریحگاه در این مناطق پرداخت و برای تأمین نیروی کار ارزان قیمت این کارخانه‌ها، به بیگاری کشیدن از مردم و سربازان وظیفه و حتی آدم‌ریایی از کارگران نساجی اصفهان متوسل شد. سفارت بریتانیا گزارش داد که کارخانه‌های او با کار بدون مزد، سر پا مانده‌اند.^{۱۶} این بخش را با نقل قولی از آرتور میلیسپو کارشناس مالی آمریکایی در ایران عیشر رضا شاه به‌پایان می‌بریم. میلیسپو در سال ۱۳۲۱ درباره میراث رضا شاه نوشت: «حکومتی فاسد، محصول فساد و برای فساد است. سیاست مالیات‌بندی شاه به شدت واپسگرایانه بود طوری که موجب افزایش هزینه زندگی و فشار بر طبقات فقیر شد... به‌طور کلی او کشور را دوشید، دهقانان، ایلات و عشایر، کارگران را از پای در آورد... در شرایطی که فعالیت‌هایش طبقه جدیدی از سرمایه‌داران، تجار، صاحبان انحصار، پیمانکاران و نورچشمی‌های سیاستمداران را به ثروت رسانده بود، تورم و مالیات‌هایی از این دست، سطح زندگی توده‌ها را پایین آورد.»^{۱۷}

سیامک صبوری

پی‌نوشت:

- روابط تولیدی در هر جامعه‌ای عبارت است از سه جزء: مالکیت بر ابزار تولید، روابط بین مردم در پروسه تولید و توزیع محصولات و ثروت تولیدشده در جامعه.
- دیکتاتوری در این‌جا به‌معنای خاص کلمه یعنی رژیمی مبتنی بر خفقان، سرکوب، شکنجه و زندان نیست بلکه به‌معنای اعمال اراده یک طبقه بر طبقه دیگر است. همان‌طور که مارکس واژه دیکتاتوری پرولتاریا را به کار برد.
- رجوع کنید به قسمت دوم این سلسله مقالات در نشریه آتش شماره ۸۰ تیر ماه ۱۳۹۷
- رجوع کنید به: لمبتون، مالک و زارع در ایران
- آبراهامیان. تاریخ ایران مدرن. ص ۱۴۲
- شجاعی، زهرا. نخبگان سیاسی در ایران. ص ۱۸۳-۱۸۵
- قلعی، محمد وحید (۱۳۷۹) مجلس و نوسازی در ایران. تهران. نشر نی. ص ۱۳۸-۱۳۴
- آبراهامیان. تاریخ ایران مدرن. ص ۱۳۲
- بابر. اقتصاد ایران. ص ۹۲ و ۹۶
- کرونین. رضا شاه و شکل‌گیری ایران نوین. ص ۱۳۸۷. ص ۶۴
- مکی. تاریخ بیست ساله ایران. جلد ۴ ص ۴۶۴
- سلطانزاده. انکشاف اقتصادی ایران و امپریالیسم انگلستان. ص ۱۱۵
- همان ص ۱۰۵
- جامی. گذشته چراغ راه آینده است. ص ۱۳
- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب ص ۱۹۹. به نقل از گزارش سالانه وزارت خارجه بریتانیا در ۱۹۳۴
- آبراهامیان. تاریخ ایران مدرن. ص ۱۴۱

۱۷. A Millsbaugh, ۱۹۴۶. Americans in Persia. Washington DC Brookings Institution Press pp ۸۴, ۳۴

اقتصاد، شالوده و اساس جامعه است

در شمارهٔ پیش، علمی بودن کمونیسم و روش‌شناختی علمی ماتریالیسم دیالکتیکی را بر پایهٔ فصل اول از کتاب «کمونیسم نوین» اثر باب آواکیان بحث کردیم. در ادامه به یکی دیگر از اصول و پایه‌های علم کمونیسم یعنی اقتصاد سیاسی می‌پردازیم.

چهار دهه پیش، خمینی با جملهٔ «اقتصاد، مال خیر است»، به کارگران اعتصابی و مردم زحمتکشی که از رژیم تازه به قدرت رسیده، حق شکم سیر، سرپناه شایستهٔ انسان، بهداشت و آموزش علم و آینده برای فرزندانشان مطالبه می‌کردند، جواب گفت. در واقع با این زبان عوامانه می‌خواست با حکم مارکسیستی که اقتصاد شالوده و اساس جامعه است، مقابله کند. این اسلام‌گرای عوام‌فریب، هم‌زمان، به کمپانی‌های نفتی و بانکداران امپریالیست اطمینان می‌داد که رژیم ملایان خدشه‌ای به روابط اقتصادی آنان با ایران وارد نخواهد کرد.

اقتصاد، اساس و شالودهٔ سازمان‌یابی هر شکل از نظام اجتماعی است. هر اتفاق مهمی که در جامعه رخ می‌دهد توسط سیستم اقتصادی یا شیوهٔ تولیدی شکل می‌گیرد و نهایتاً مشروط به آن است. منظور این نیست که، همه چیز در جامعه به شیوهٔ تولیدی خلاصه می‌شود، ولی شیوهٔ تولیدی چارچوب اساسی آن‌ها را تعیین می‌کند.

مردم باید درک علمی (یعنی، مارکسیستی) از این مسئله کسب کنند که، چرا اقتصاد ایران هیولایی است که جان مردم را می‌گیرد. اعتصاب‌های کارگری برای دریافت دستمزدهای نگرفته، به‌جایی نمی‌رسند و در عوض کارخانه‌ها بسته و کارگران فله‌ای اخراج می‌شوند، حریق فقر دامن می‌گسترند. تن‌فروشی و فرزندفروشی و فروش اعضای بدن برای بقای اقتصادی رواج یافته. آب رودخانه‌ها قبل از رسیدن به مقصد همیشگی از جایی دیگر سر درمی‌آورند و کشتزارهای گندم و برنج و باغات میوه خشک می‌شوند. چراگاه‌ها تحت عنوان «حوزهٔ حفاظت‌شده امنیتی» حصارکشی می‌شوند و زیست‌بوم‌های حفاظت‌شده یک‌شبه تبدیل به صحنهٔ جولان ماشین‌های غول‌پیکر معدن‌کاوی می‌شوند. ناوهای ماهیگیری عظیم چینی که کف دریاها را شخم می‌زنند، رقیب قایق‌های کوچک ماهیگیران جنوب کشور می‌شوند و آنان را از میدان به‌در می‌کنند. زمین زارعین کوچک توسط بانک‌ها و «شهرک‌های کشاورزی» بلعیده می‌شوند و «کاربری» آن‌ها از کشاورزی به بورس‌بازی زمین در بازارهای مالی جهان تغییر می‌کند.

باید پرسید این اتفاقات در چارچوب کدام «شیوهٔ تولیدی» می‌افتند. و در ادامه باید پرسید، این معضلات در چارچوب کدام «شیوهٔ تولیدی» می‌توانند حل شوند و دیگر بازتولید نشوند. جواب به این مسئله عاجل و مستقیماً مرتبط است با این سوال که امروز، بدیل واقعی در مقابل نظام جمهوری اسلامی چیست و با هدف استقرار چه نوع نظام اقتصادی/اجتماعی‌ای باید برای سرنگونی این نظام جنگید. جواب صریح و صحیح به این مسئله عنصری تعیین‌کننده در تدارک و پیشروی یک انقلاب واقعی است و هیچ جنبشی که جواب به این سوال را نداشته باشد نمی‌تواند جنبشی برای انقلاب باشد.

اقتصاد یعنی تولید نیازهای جامعه و شیوهٔ تولید آن‌ها. «شیوهٔ تولید» یعنی این‌که مردم برای تولید نیازهای مشترک جامعه بشری و توزیع و انتقال آن‌ها، وارد روابط معینی با یکدیگر می‌شوند. این روابط در جامعهٔ طبقاتی که چند هزار سال پیش شکل گرفت، روابط استثمارگرانه (بهره‌کشی عده‌ای از عده‌ای دیگر) است. به‌عبارت دیگر، در جامعهٔ طبقاتی، سازمان تولید اجتماعی مبتنی بر سلسله مراتب و تمایزات طبقاتی میان آدم‌ها است. قشرهای مختلف مردم درگیر در تولید جمعی هستند. با این وصف، در

باب آواکیان

کمونیسم نوین

علم، استراتژی، رهبری برای یک انقلاب واقعی و یک جامعه بنیاداً نوین در مسیر رهایی واقعی

برای رهایی بشریت

جایگاه‌های متفاوت و تبعیض‌آمیز در اقتصاد و در جامعه قرار دارند و بر مبنای این جایگاه‌های متمایز به طبقات و قشرهای مختلف تقسیم‌بندی می‌شوند. در قلب این روابط تولیدی استثمارگرانه، مالکیت خصوصی بر ابزار تولید قرار دارد. برای درک بهتر «روابط تولیدی» رفیق آواکیان ما را به لنین رجوع می‌دهد:

«طبق تحلیل لنین، روابط تولیدی سه بخش اساسی دارد. یکم مالکیت. یعنی شما یا صاحب ابزار تولید هستید یا نیستید. ابزار تولید می‌تواند کارخانه، زمین، ماشین‌آلات و فن‌آوری و غیره باشد. این، بخش بنیادین روابط تولیدی است. ... اگر صاحب ابزار تولید نباشید باید بروید برای کسی کار کنید که صاحب ابزار تولید است. ... در نتیجه مالکیت یا عدم مالکیت فن‌آوری، زمین و بقیه ابزار تولیدی پایه‌ای‌ترین بخش در روابط اقتصادی، در روابط تولیدی است. بخش دوم، نقشی است که در تقسیم کار کلی جامعه دارید. ... یک فرایند کلی جریان دارد و جامعه دارد از طریق آن کار می‌کند. از طریق این فرایند، محصولات اساسی که مردم برای زندگی کردن و بازتولید، محتاجش هستند تولید می‌شود. شما در این فرایند چه نقشی بازی می‌کنید؟ اگر صاحب ابزار تولید باشید به همهٔ کسانی که برایتان کار می‌کنند دستور می‌دهید. اگر در سطح پایین‌تری باشید یعنی مثلاً در بخش مدیریت باشید، وسط ایستاده‌اید: از یک‌طرف دارید برای کسانی که صاحب ابزار تولیدند کار می‌کنید و از طرف دیگر به یکسری آدم‌های دیگر که زیردستان هستند دستور می‌دهید. بنابراین اگر به‌عنوان روشنفکر یا آکادمیسین یا کسانی که در موقعیتی مشابه این‌ها کار می‌کنید یک‌جورهایی در موقعیت میانی در تقسیم کار کلی جامعه قرار دارید. یا ممکن است شما در اعماق جامعه باشید، یا شغلی نداشته باشید و برای پیدا کردن شغل دست و پا بزنید. یا کاری پیدا کنید و کسی استماتان کند. ... می‌روید در مصاحبه شرکت می‌کنید. ... کسی که با شما مصاحبه می‌کند در موقعیت میانی جامعه قرار دارد و برای کسانی کار می‌کند که صاحب ابزار تولیدند و شما مالک هیچ‌چیز نیستید. بنابراین هیچ

زوری ندارید. اگر نتوانید راضی‌شان کنید استخدام‌تان نمی‌کنند. ... صاحب ابزار تولید نیستید و مهارت‌های روشنفکری زیادی هم ندارید. یعنی نگذاشته‌اند آن‌جور مهارت‌های روشنفکری که می‌توانستید با آن در موقعیت ممتازتر شغلی قرار بگیرید پیدا کنید. ... حالا می‌رسم به **بخش سوم روابط تولیدی**: چقدر از تولید درآمد کلی جامعه سهم می‌برید؟ فکرش را کنید اگر شما آن بالا نشسته باشید یعنی مالک ابزار تولید باشید، یعنی صاحب میلیاردها دلار یا صدها میلیون دلار ارزش کارخانه و ماشین‌آلات و غیره نه فقط در یک کشور بلکه در گوشه و کنار دنیا باشید، سهم بزرگی از ثروت جامعه به شما می‌رسد. حتی اگر بخش بزرگی از این ثروت را سرمایه‌گذاری کنید تا بتوانید پروسه تولید را ادامه بدهید و با بقیه رقابت کنید باز هم سهم بزرگی از ثروت به شما می‌رسد. اگر آن وسط باشید، یعنی در بخش میانی جامعه باشید با مقدار معینی از مهارت‌های فکری یا مقدار معینی از ابزار تولید (مثلا صاحب یک فروشگاه کوچک باشید که به هر حال یک نوع ابزار تولید یا توزیع محسوب می‌شود اگر چه اندازه‌اش بزرگ نیست) نتیجتا سهم کمتری به شما تعلق می‌گیرد. ولی اگر در اعماق باشید و هیچ‌چیز جز توانایی کار کردن نداشته باشید و مهارت زیادی نداشته باشید و آموزش‌های فکری ندیده باشید و مدرک نداشته باشید سهم‌تان خیلی خیلی کم است. خوب حالا اگر این ۳ عامل روابط تولیدی را کنار هم بگذاریم می‌توانیم خیلی راحت ساختار طبقاتی جامعه را شناسایی کنیم: یکم، صاحب ابزار تولید کلان هستید و یا فقط مقدار کمی از ابزار تولید در مالکیت‌تان است یا اصلا صاحب هیچ‌چیز نیستید. دوم، چه نقشی در تقسیم کار کلی جامعه دارید. سوم، به تبع آن چقدر از توزیع ثروت کلی جامعه سهم می‌برید. ساده و خلاصه‌اش این است که شما آدم‌هایی را دارید که آن بالا نشسته‌اند: یعنی **بورژوازی** (که یک کلمه فرانسوی است به معنی سرمایه‌دارها یا طبقه سرمایه‌دار). بعد **خرده بورژوازی** را دارید یعنی سرمایه‌دارهای کوچک را که به «طبقه میانی» معروف هستند. این‌ها آدم‌هایی هستند که مهارت‌های فکری‌شان توسعه پیدا کرده و مدرک دارند. مثلا کسانی که در حوزه‌های مدیریت و پزشکی و امثالهم هستند و بالاخره افراد اعماق جامعه را دارید یعنی **پرولتاریا**. همان افرادی که صاحب هیچ‌چیز نیستند مگر توانایی کار کردن‌شان. پس در جامعه با طبقات مختلف روبه‌رو هستیم. به عبارت دیگر، کل این‌ها ربط دارد به این‌که چه سیستم اقتصادی‌ای برقرار است و نقش افراد در این سیستم اقتصادی کلی چیست. خوب وقتی که به فکر پشت سر گذاشتن تمایزات طبقاتی هستیم باید به تغییر همه این‌ها فکر کنیم. همین‌طور باید به تغییر روابط اجتماعی موجود فکر کنیم. مثلا به ستم مرد بر زن. یا ستمی که به این «نژاد» یا آن ملیت می‌شود. یا امتیازاتی که بعضی‌ها به خاطر مدرک تحصیلی یا مهارت‌های فکری بالاتر نسبت به دیگران دارند. یعنی می‌توانند عمدتا با ذهن‌شان کار کنند؛ درحالی‌که بقیه که هم مغز دارند و هم فکر می‌کنند مجبورند کارهای یاری را انجام دهند. اگر می‌خواهیم از شر استثمار و ستم خلاص شویم باید همه این چیزها را پشت سر بگذاریم. فهم این مطلب به ما امکان می‌دهد اهمیت حرف لنین را عمیق‌تر درک کنیم وقتی که می‌گفت مردم قربانی فریب و خودفریبی باقی می‌مانند تا وقتی که یاد بگیرند پشت آن‌چه در جامعه و دنیا جریان دارد منافع طبقات را تشخیص دهند. باید به طبقات جامعه نگاه کنیم و ببینیم چه روابط اجتماعی‌ای بین‌شان برقرار است؟ کدام سیستم قدرت سیاسی برقرار است که این روابط را اعمال می‌کند؟ کدام ایده‌ها هستند که به این روابط خدمت می‌کنند؟ ایده‌های موجود واقعا بیان منافع کدام طبقات هستند؟ آیا به جهانبینی و منافع بورژوازی بزرگ خدمت می‌کنند؟ یا به خرده بورژوازی؟ یا به توده‌های تحتانی مردم، پرولتاریا و فقرا؟^۱

روابط تولید اجتماعی همیشه این‌گونه‌که امروز هست نبوده است بلکه در طول تاریخ، تغییر کرده است و باز هم تغییر

خواهد کرد. صد سال پیش از این در ایران، شیوه تولیدی فئودالی بر اساس رابطه استثمارگرانه ارباب و رعیتی غلبه داشت. امروز، شیوه تولید سرمایه‌داری بر مبنای استثمار کارمزدی غلبه کرده است و تولید بر بستر رقابت پر هرج و مرج میان سرمایه‌داران و وابستگی به نظام سرمایه‌داری جهانی پیش می‌رود. قوه محرکه تغییر از یک شیوه تولیدی به شیوه تولید در رابطه متضاد میان نیروهای تولیدی (یا نیروهای مولده) و روابط تولیدی نهفته است. باب آواکیان می‌گوید: «رابطه بنیادین هر جامعه‌ای رابطه بین نیروهای تولیدی جامعه با روابط تولیدی است ... مارکس از طریق سالیان سال تحقیق و مطالعه در کتابخانه‌ها و غربال کردن حجم زیادی از کتاب‌ها بالاخره پایه و اساس این روابط را کشف و آشکار کرد. این پایه و اساس وجود داشت ولی آشکار نبود.»^۲

همان‌طور که در بالا گفتیم، نیروهای تولیدی همان عناصری هستند که برای تولید، نوآوری و تکامل تولید لازمند. و روابط تولیدی، روابطی اقتصادی هستند که مردم وارد آن می‌شوند تا تولید را بر مبنای آن‌چه خصوصیت نیروهای تولیدی است جلو ببرند. زمانی که نیروهای تولیدی، در سطح شخم زمین توسط حیوان بود، روابط تولیدی متناسب با آن نیز روابط فئودالی بود. طبقه فئودال صاحب قدرت سیاسی یا قدرت دولتی بود و قانون را نیز بر حسب منافع این طبقه تعیین می‌کرد. وقتی صنعت و فن‌آوری رشد کرد، شیوه‌های تولیدی قبلی نیز منسوخ شدند. ماشین، جایگزین آدم در صنعت و کشاورزی شد. تغییر در نیروهای تولیدی، روابط تولیدی را هم تغییر داد. نحوه سازماندهی آدم‌ها در فرآیند تولید هم تغییر کرد. در اقتصاد سرمایه‌داری، کمتر کسی برای مصرف خودش تولید می‌کند؛ بیشتر تولیدات برای «مبادله» انجام می‌شود. در اقتصاد سیاسی مارکسیستی، به این وضعیت، تولید و مبادله کالایی گسترده و به فرآوردهایی که برای مبادله یعنی برای فروش در بازار (و نه برای معیشت و مصرف خود) تولید می‌شود کالا گفته می‌شود. در شیوه تولید سرمایه‌داری، نه تنها بیشتر فرآوردها برای بازار (یعنی برای مبادله) تولید می‌شوند بلکه خود نیروی کار انسان (یعنی، ظرفیت کار بدنی و دماغی انسان) هم تبدیل به کالا شده است. در سرمایه‌داری، تولید هرچه اجتماعی‌تر شده به طوری که یک اقتصاد جهانی درهم تنیده شکل گرفته است و از طرف دیگر، تصاحب و کنترل تولید هرچه خصوصی‌تر شده است به طوری که چند مرکز مالی مستقر در نیویورک، لندن، فرانکفورت، توکیو، پکن و مسکو اقتصاد جهان را کنترل می‌کنند. در شیوه تولید سرمایه‌داری، سرمایه‌های مختلف با هم رقابت می‌کنند. این رقابت، باعث هرج و مرج بزرگ در اقتصاد می‌شود.

هدف تولید در اقتصاد سرمایه‌داری تولید نیازهای مردم نیست بلکه تولید و انباشت سود است. این شیوه تولید، کارخانه تولید مرگ و میر و تباهی انسان‌ها، بحران‌های اقتصادی و جنگ و بالاخره نابودی محیط زیست است. حرص و ولع بی‌پایان در تولید و انباشت سود، به حرص و ولع بی‌پایان در اعمال مالکیت انحصاری بر منابع انسانی، مالی، زیرزمینی، طبیعی دامن می‌زند و محیط زیست نیز همراه با انسان‌ها زیر سم ستوران سرمایه لگدمال و نابود می‌شود. انقلاب واقعی، ابزار تولید را از دست طبقه سرمایه‌دار گرفته و یک اقتصاد متفاوت را بنیان خواهد گذاشت که نیازهای مردم را تامین کند و متکی بر استثمار نباشد، قوه محرکه آن انباشت سود نباشد. و برای این‌که بتوانیم چنین انقلابی را انجام دهیم اول باید قدرت سیاسی را کسب کنیم: تحت رهبری کمونیستی و توسط یک نیروی واقعا انقلابی که میلیون‌ها نفر را از میان پرولتاریا و دیگر قشرهای جامعه برای چنین انقلابی آگاه و سازماندهی کرده است.

در شماره بعد مبحث اقتصاد سیاسی را بر مبنای فصل اول کتاب «کمونیسم نوین» پی خواهیم گرفت. ■

«آتش»

پی‌نوشت:

۱. آواکیان، کمونیسم نوین، فصل اول
۲. همان‌جا